

## صورت‌شناسی نهج البلاغه

محمود مکوند

### چکیده

صورت‌شناسی نهج البلاغه، بر پایه لغت و با جهت‌گیری بلاغی، هدف نخست این مقاله است که تعیین‌کننده اصلی زاویه برخورد با متن گران‌سنگ سخنان امیر بیان، علی‌علیه السلام است. در سطح اول - که همان فهم صحیح و درست از تک تک واژگان یک کلام است -، خواننده از لایه رویی کلام گذر می‌کند و دریافت عمیق‌تری از معنای سخن به دست می‌آورد. گام دوم، دقت نظر در بلاغت و شیوایی گوینده است که با بررسی آن می‌توان به ارتباط معناداری میان فرد فرد اجزای یک مجموعه واژگانی که کلام - شخص بلیغ - از آنها شکل گرفته است پی برد؛ چرا که او با گزینش هر واژه و قرار دادن آن در جای مخصوص به خود، تمام تلاشش را در جهت رعایت اصول سخنوری به کار می‌بندد، حال آن‌که در مورد نهج البلاغه، «بلاغت» هدف اصلی به شمار نمی‌آید، بلکه به مثابه ابزاری است برای بیان مفاهیم عمیق و گسترده در زمینه‌های مختلف علوم.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، حکمت‌های نهج البلاغه، امام علی‌علیه السلام

### درآمد

امام علی‌علیه السلام: «إِنَّمَا لِأَمْرَاءِ الْكَلَامِ وَفِينَا تَتَّبِثُ عِرْوَقَهُ وَعَلَيْنَا تَهْدَلْتُ غُصُونَهُ» (بخشی از خطبه ۲۳).

فهم کلام پیشوای سخنوران عالم، علی‌علیه السلام غایتی است که جوینده را به دو نتیجه مهم رهنمون می‌سازد: نخست آن‌که انسان با دریای عظیمی از مفاهیم و علوم می‌آشنا می‌شود

که تا پیش از آن حتی به قدر قطره‌ای از آن، بی‌بهره بوده است؛ و دوم آن که شیوه سخنوری را بشناسد، آن چنان که در دستان امیر بیان، چون موم به هر شکلی که خواهد درآید. آنچه در گام اول راه را برای رسیدن به این دو هدف هموار می‌کند، همانا صورت‌شناسی نهج البلاغه است؛ بویژه وقتی بدانیم که کلام حضرت ﷺ چنان در جان مخاطبان خویش اثرگذار است که به آنها حتی فرصتی اندک برای توجه به صورت کلام نمی‌دهد.

در این مقاله سعی شده تا با پرداختن به جنبه‌های بلاغی چهار کلمه از کلمات قصار نهج البلاغه و روشن نمودن معانی واژگان آن، مفهوم بلاغت را - که همان ایراد کلام به رعایت مقتضای حال است - به صورت ملموس‌تر و عینی‌تر دریابیم. از این رو پس از ذکر هر کلام و ارائه ترجمه‌ای روان<sup>۱</sup>، ابتدا اشاره‌ای به مصدر و مدرک آن کلام شد، آن‌گاه به توضیح واژگان و به دنبال آن، جنبه‌های بلاغی حکمت پرداختیم و در پایان، پیامی از سخن گهربار حضرت ﷺ ارائه دادیم.

## آشنایی با حکمت‌ها

حکم، عبارات کوتاهی است که باید اندیشه بزرگی را در برداشته باشد و آن یا ثمره تفکر است و یا تجربه، و چون از جهت لفظی، بنیانی استوار دارد، به آسانی در اذهان جای می‌گیرد (تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۲۴۸). سید رضی در بخش سوم نهج البلاغه، حدود پانصد<sup>۲</sup> کلمه کوتاه حکمت‌آمیز از امیر المؤمنین ﷺ آورده است که جز در چهار مورد، به روش معمول خود، نیازی به آوردن سند و منبع سخن نمی‌دیده است.

سید در این بخش نیز به زیباشناسی و فصاحت و بلاغت، بیشتر از جنبه‌های دیگر

۱. این یادآوری لازم است که ذیل هر یک از شش حکمت مذکور، از ترجمه آقای محمد مهدی جعفری - در کتاب پرتوی از نهج البلاغه - استفاده شده است و نیز ترتیب شماره حکمت‌ها و خطبه‌ها در کل مقاله (و نیز نامه‌ها) بر اساس نسخه صبحی صالح بوده است.

۲. بیشترین شمار حکمت‌ها مطابق نسخه ابن ابی الحدید، ۴۸۸ عدد و کمترین آنها برابر با نسخه ابن میثم، ۴۵۲ حکمت است؛ و این شمارش، بدون در نظر گرفتن کلمات غریبی است که تعداد آنها نه عدد بوده و سید رضی آنها را در بخش حکمت‌ها و در فصلی با عنوان «من غریب کلامه» به صورت جداگانه آورده است.

سخن، نظر داشته است و نمی‌خواسته است در موضوع فقه یا تاریخ یا کلام و اعتقادات و مانند اینها سخنانی نقل کند، بلکه قصد داشته است گوهرهایی گران‌بها و درخشان و پراکنده از امیر مؤمنان علیه السلام را در یک‌جا به رشته کشد تا هم گوهرها را برای گوهریان به نمایش گذارد و هم بهره‌های آموزشی و انسان‌سازی‌ای به خواستاران، عرضه کرده باشد. از این رو، امکان دارد برخی از این سخنان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا دیگری منسوب باشد، یا یکی از منابع، سخنی را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و منبع دیگری، همان سخن را به امام علیه السلام نسبت داده باشد؛ چنان‌که سید خود، گاه نوشته است که برخی از راویان یا ناقدان، این سخن را به پیامبر گرامی نسبت داده‌اند، لیکن به نظر من انتساب آن به امیر المؤمنین علیه السلام درست‌تر است.

در این نقد و گزینش، ملاک‌ها و معیارهایی بیان شده که با اطمینان، چنین نظری را ابراز کرده است؛ زیرا سید رضی در علم الحدیث و درایة الحدیث و سبک‌شناسی و بیشتر علوم اسلامی روزگار خویش، تبخر و تخصصی مورد تأیید استادان زمان داشته است (پرتوی از نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۰-۱۱).

آنچه در سراسر کلام امیر بیان علی علیه السلام موج می‌زند و به طور ویژه در کلمات قصار به چشم می‌آید، صنعت «سجع» است. جرج جرداق، این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

اسلوب علی علیه السلام در اثر درستی، به حدی رسیده که حتی سخنان مسجع وی از مرحله تصنع و مشقت به بلندی گرایید. این‌جا بود که سخنان مسجع او با وجود این که جمله‌های جدا جدا و موزون فراوانی داشت، اما دورترین چیز از تصنع و نزدیک‌ترین چیز به طبع سرشار بود... اگر شما بخواهید در این جمله‌های شگفت‌انگیز، یک کلمه قافیه‌دار را به کلمه‌ای بی‌قافیه تبدیل کنید، خواهید دید چگونه فروغ آن خاموش و زیبایی‌اش محو می‌گردد و سلیقه و اصالت و دقت خود را که دلیل و مقیاس ادب است - از دست می‌دهد (بخشی از زیبایی‌های نهج البلاغه، ص ۵۲-۵۴).

اما برخی از پژوهشگران ادبی، مدعی شده‌اند که چون سجع در کلام امام علی علیه السلام بسیار به کار رفته است، این معنا را به ذهن، متبادر می‌کند که بخش اعظم نهج البلاغه در سده چهارم (ه. ق) به وسیله فصیحای شیعه و مخصوصاً سید رضی، پدید آمده است؛ زیرا به زعم ایشان پدیده سجع، جزو ساختار اصلی ادبیات عربی نیست، بلکه بعدها بدان پرداخته شده است؛ البته این مدعا بر اسناد و مدارک معتبر تاریخی و ادبی تکیه ندارد، و بر عکس شواهد متقنی از کتب مرجع وجود دارد که آشکارا این مدعا را فاقد پایه و مایه علمی نشان می‌دهد. ابن ابی الحدید در پاسخ به این دعوا گوید:

برخی از ارباب علوم ادبی گویند که سجع، جزو معایب است و لهذا خطبه‌های مسجوع علی علیه السلام را نیز مخدوش دانسته‌اند و مدعی شده‌اند که کلام عرب، تهی از سجع و عاری از تکلف و تصنع است، مانند خطبه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع.

بدان که سجع اگر از معایب کلام انگاشته شود، پس (نعوذ بالله) کلام خدا معیوب است زیرا کلام خداوند نیز مسجوع است؛ و اگر خطبه پیامبر در حجة الوداع مسجع نبوده است، لیکن اکثر کلام او را می‌توان به صورت مسجوع یافت، نظیر این سخنان: «إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا، وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةَ، وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حِسَابًا وَلِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا». اما این که گفته‌اند سجع، تکلف در کلام است و تکلف، امری است مذموم و نکوهیده، باید دانست که آن سجعی مذموم و مطرود است که بر گوش، گران و بر ذوق سلیم، ناگوار آید؛ اما اگر سجع، نیکو و دلنشین باشد بسی ستوده و مطلوب است...

اگر به سخنان نخبگان ادب و زبندگان لغت عرب توجه کنیم، در خواهیم یافت که آنها سجع را نه تنها پدیده عارضی بر زبان عربی ندانسته‌اند، بلکه آن را جزو سرشت و طبع ذاتی آن به شمار آورده‌اند. برای نمونه جاحظ از اصالت سجع دفاع می‌کند و می‌گوید:

خطبا و سخنوران نزد خلفای راشدین، کلمات مسجع خود را بیان می‌کردند، حال آن که به نحوه کلام ایشان اعتراضی نمی‌شد. این اثر در دفاع از اصالت سجع می‌گوید: بدان که سجع، اعتدال در مقاطع کلام است و اعتدال در هر امری مطلوب است؛ و نفس، طبعاً به اعتدال میل دارد. البته این نکته، تنها شرط کافی و وافی سجع گویی نیست؛ چرا که در این صورت هر ادیبی، سجع‌پرداز شمرده می‌شود، در حالی که این چنین نیست. در سجع باید الفاظ، مسجع، شیرین و شیوا، دلنشین باشند، نه متکلف و متصنع؛ به همین لحاظ، سجع‌پردازان حقیقی، اندک شمار هستند (درآمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی علیه السلام ص ۸ و ۱۲-۱۵).

### شیوایی کلام علی علیه السلام

نثر علی، خزانه‌ای است که میان «طبع» و «صنعت» جمع دارد و این آمیزه، چنان زیبا و هنرمندانه است که طبع از صنعت تشخیص داده نمی‌شود. علی علیه السلام به خاطر قدرت شگرفی که در بیان سخن دارد، گویی هرگز فکر خود را به زحمت نمی‌اندازد و همان اراده بیان سخن، سخن را بر زبان او جاری می‌سازد و تشبیهات، صور، امثال، استعارات، انواع موازنه، مرادفه، توضیح و سجع را چنان در کلام خود می‌آورد که پنداری همه وحی خاطر و طبع، و از مقتضیات معنایی است که در سینه او خلیجان دارد و اینک یک عقیده نیرومند، آن را بیرون می‌ریزد. علی علیه السلام این واژه‌ها را آن چنان در کنار هم قرار داد که از آن، یک موسیقی خوش‌آهنگ و دلپذیری متصاعد است و از نثر او شعری با اوزان خاص پدید می‌آورد و نغمه‌هایی می‌آفریند که به مقتضای حال، گاه سخت و خشن می‌شود و گاه، نرم و ملایم (تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۲۵۱).

علی علیه السلام همان طور که در زمینه اثبات حقوق و تعلیمات و رهبری‌هایش امام بود، در ادبیات نیز عنوان امام را برای خود اتخاذ کرد. نشانه ادبیات علی علیه السلام نهج البلاغه است. نهج البلاغه، کتابی است که، در اصول بلاغت عرب، در ردیف قرآن آمده و هم‌اکنون

که حدود سیزده قرن از عمر آن می‌گذرد، هنوز در اسلوب عرب به عنوان یک ریشهٔ اصیل تلقی می‌شود و قطعات جالبی از آن اقتباس می‌گردد و بیان سحرانگیز آن، به اسلوب سخنوری، روح می‌بخشد. بیان جالب علی علیه السلام - که از شیوهٔ سخنوری جاهلیت و بیان سحرانگیز پیامبر صلی الله علیه و آله سرچشمه می‌گرفت - برخی را بر آن داشته که دربارهٔ سخنانش بگویند: «آن، فروتر از کلام خدا و فراتر از کلام مخلوق است» (بخشی از زیبایی‌های نهج البلاغه، ص ۲۰-۲۱).

سید رضی (گردآورندهٔ این کتاب شریف) که خود از بزرگان ادب عربی است، در مقدمهٔ خود بر نهج البلاغه، در زمینهٔ شیوایی کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین می‌گوید:

امیر مؤمنان علیه السلام سرچشمهٔ فصاحت است و آبشخور بلاغت. فصاحت خود را به کلام حضرتش آراید تا به جمال رسد، و بلاغت در کنار او زاید و به کمال رسد. او بود که نقاب از چهرهٔ سخن کشید تا مترسَل زیبایی آن را دید. آیین گفتار را از او وام گرفتند، و خطیبان بر جای پایش گام نهادند، و واعظان از خواندن کلام او نام یافتند. با این همه، او گوی از همگان برد و اینان بدو نرسیدند، او پیش افتاد و اینان واپس خزیدند؛ چه، در گفتار او رنگی از علم خداست و بویی از گفتار مصطفی صلی الله علیه و آله. و من پذیرفتم که این کار را آغاز کنم؛ چه، می‌دانستم سودی بزرگ در بر دارد و نامی بلند بر اثر، و اندوخته‌ای برای روز محشر. و کوشیدم چند که بتوانم بهای این سخن در بازار فصاحت و دیدهٔ صرافان بلاغت، آشکار کنم و محاسن بسیار و فضیلت‌های بی‌شمار را که در آن نهفته است پدیدار؛ و نشان دهم که علی علیه السلام در این میدان، یکه تاز [است] و از دیگران، ممتاز... کتاب را نهج البلاغه نامیدم؛ چه درهای بلاغت را برای بیننده می‌گشاید، و مطلوبش را بدو نزدیک می‌نماید. هر چه دانشمند و دانش‌آموز

بخواهد در آن است، و مطلوب بلیغ و زاهد در آن، موجود و نمایان  
(نهج البلاغه، ترجمه: شهیدی).

### پیشینه علمی

از پیشگامان ادبیات عرب که به جنبه‌های ادبی نهج البلاغه نگاهی ویژه داشته‌اند و در این زمینه بخشی از زیبایی‌های نهج البلاغه را در مقابل دیدگان علاقه‌مندان قرار داده‌اند می‌توان به ترتیب زمانی از شش تن یاد کرد.

۱. سید رضی ۲. ابن ابی الحدید ۳. ابن میثم بحرانی ۴. شیخ محمد عبده ۵. میرزا حبیب الله خویی ۶. جورج جرداق و در این مقال تنها به ذکر نامی از آنها اکتفا می‌کنیم و خوانندگان عزیز را به کتاب‌های زیر ارجاع می‌دهیم:

۱. تاریخ ادبیات زبان عربی، از حنا الفاخوری
۲. جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه، از محمد خاقانی
۳. چشمه خورشید، از مصطفی دلشاد تهرانی
۴. دائرة المعارف تشیع

دو فصلنامه

بهار و تابستان ۸۵

شماره اول

بهار و تابستان ۸۵

### نمونه اول

كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرَ فَيُرَكَّبُ، وَلَا ضَرْعٌ فَيُخَلَّبُ (نهج البلاغه، حکمت اول).

فرمود: در [روزگار آشوب اجتماعی که تشخیص از باطل، دشوار است یعنی] فتنه، مانند گزه شتر دو ساله باش؛ نه پشتی دارد که سوارش شوند، و نه پستانی که شیرش دوشند.<sup>۱</sup>

### مدرک کلام

این حکمت، از سخنان مشهور و شناخته شده حضرت است که گاهی «وَلَا وِزْرٌ فَيُسَلَّبُ» نیز بر آن افزوده می‌شود. پیش از شریف رضی، ابو حیان توحیدی (متوفی ۳۸۰ ق) در

۱. برگردان چهار حکمت از دکتر سید محمد مهدی جعفری است.

الأمتاع والموانسة (ج ۲، ص ۳۱) آن را از حضرت روایت کرده است و بعد از سید رضی هم، آمدی در غرر الحکم و درر الکلم آن را آورده است. با توجه به روایتی که شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر (برادر علامه حلی) در العدد القویه آورده، روشن می‌شود که این کلام حضرت، بخشی از وصیتی است که ایشان به فرزندشان امام حسن علیه السلام سفارش نموده‌اند:

...کیف بک یا بنیّ إذا صرت من قوم صبیهم عاٍرٍ و شابهم فاتک،  
و شیخهم لا یأمر بالمعروف، ولا ینهی عن منکر، خوفهم آجل،  
ورجاهم عاجل، لا یهابون الا من یخافون لسانه، ولا یکرمون إلا  
من یرجون نواله، إن ترکتهم لم یتروکوک و انّ تابعتهم اغتالوک، إخوان  
الظاهر وأعداء السرائر، یتصاحبون علی غیر التقوی، وإذا افترقوا  
ثم بعضهم بعضا، تموت فیهم السنن و تحیی فیهم البدع فکن یا بنی  
عند ذلك کابن اللبون لاظهر... (مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۴،  
ص ۷-۸).<sup>۱</sup>

دو فصلنامه



شماره اول

بهار و تابستان ۸۵

## واژه‌شناسی

۱. **الفتنه**: مجموعه معانی واژه فتنه عبارات است از: آزمودن، امتحان و سنجش. ریشه این واژه از جمله زیر گرفته شده است: «فَتِنْتُ الْفِضَّةَ وَالذَّهَبَ»؛ یعنی آن هنگام که طلا و نقره را به وسیله آتش، ذوب نمایی تا جنس مرغوب و نا مرغوب آن از یکدیگر مشخص شود (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۱۷). به همین جهت، چنان که در کتاب العین هم آمده باید

۱. ترجمه: ای فرزندم، چه خواهی کرد، اگر در میان مردمانی قرارگیری که خردسالان آنها متجاوز، جوانانشان خون‌ریز و سال‌خوردگانشان از امر به معروف و نهی از منکر روی گردانند؛ ترسشان همیشگی و امیدشان زودگذر است؛ تنها از کسی هراس دارند که از زبان او بیمناک‌اند و جز آن کس را که از جانب او امید بهره‌مندی دارند گرامی نمی‌دارند؛ چون ایشان را رها کنی، تو را به حال خود نمی‌گذارند و اگر آنها را دنبال کنی، تو را می‌فریبند؛ آنان دوستان پیش رو و دشمنان پشت سرند؛ اساس همنشینی آنان بر غیر تقوا نهاده می‌شود و آن گاه که از هم جدا شوند، گروهی، گروهی دیگر را سرزنش کند؛ سنت‌ها در میان آنها گرد نیستی گرفته و بدعت‌ها میانشان زنده است. فرزندان دم چون...



گفت که اصل این کلمه برای سوزاندن چیزی با آتش بوده است (ج ۳، ص ۳۱۷). و آن گاه برای امتحان (که ملزوم آن است) نیز به کار رفته است.

۲. **ابن اللبون**: بچه شتر را گویند آن گاه که دو سالگی را تمام کرده و به سه سالگی پا گذاشته است. و مونث آن را «ابنة اللبون» گویند. ابن اللبون را از آن جهت ابن اللبون گویند که در چنین هنگامی، مادرش بچه‌ای دیگر زاییده و در نتیجه، در پستان‌های او شیر آمده است. این کلمه، نکره است و با الف و لام، معرفی می‌شود. جریر در بیتی می‌گوید:

وابنُ اللبون إذا ما لُزِّي قَرْنٍ لم يَستطع صَوْلَةَ البُرُلِ القناعيس<sup>۱</sup>

(صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۱۹۲)

ویژگی ابن اللبون آن است که کمر و پشت او برای سوار شدن، قوی نشده است و چون ماده (مونث) نیست، شیر هم ندارد تا دوشیده شود؛ از این رو به کناری افتاده، از آن، استفاده‌ای نمی‌شود (شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۹، ج ۱۷-۱۸).

۳. **ضوع**: این واژه، بر نرمی چیزی دلالت می‌کند و پستان ماده شتر و غیر او را به جهت نرمی‌ای که در آن است، ضوع نامیده‌اند (معجم مقایس اللغة، ج ۲، ص ۶۵). به نظر می‌رسد که ریشه معنایی مضارعه (مشابهت)، همان واژه ضوع باشد؛ چرا که برای شبیه شدن به یک چیز و به شکل آن درآمدن، نخست باید انعطاف و نرمش نشان داد و آن گاه با تغییر شکل، شبیه آن چیز شد.

### بلاغت

تشبیه در لغت، مانند کردن چیزی را به چیزی گویند (لغت‌نامه دهخدا، ج ۵، ص ۶۷۴۴) و در اصطلاح، آن است که میان دو چیز یا بیشتر، همانندی ایجاد شود و اشتراک و یکسانی آن دو چیز، در یک صفت یا بیشتر، مدنظر گوینده است و آن را به وسیله ابزار

۱. ترجمه بیت: ابن لبون، آن هنگام که با طنابی بسته شده باشد، قادر به ایستادگی در مقابل حمله شترانی که دارای دندان نیشند (بُرُل) و سبته‌های غوز کرده و برآمده دارند (قناعیس) نخواهد بود.

و جهت هدفی که در نظر دارد بیان می‌دارد. تشبیه چهار پایه و رکن دارد:

۱. مشبه ۲. مشبه به ۳. وجه شبه ۴. اداة تشبیه. تشبیه از جهت ذکر شدن ابزار تشبیه و یا نشدن آن و نیز وجه شبه به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱. تشبیه مرسل: که ابزار (اداة) تشبیه در آن ذکر می‌شود ۲. تشبیه مؤکد: که اداة تشبیه در آن حذف شده است. ۳. تشبیه مفصل: که در آن وجه شبه یا ملزوم آن ذکر شده است ۴. تشبیه مجمل: که در آن وجه شبه یا ملزوم آن ذکر نشده است<sup>۱</sup>

با توجه به مطالب بالا حکمت اول دارای تشبیه «مرسل مفصل» است که تمام ارکان تشبیه در آن به کار رفته است.

وجه شبه در این کلام از «لا ظهر» تا آخر حکمت است که چون از امور متعدد گرفته شده پس تشبیه تمثیل ساخته است و از سوی دیگر طرفین تشبیه، هر دو حسی هستند؛ یعنی مشبه ضمیر مستتر «أنت» در فعل امر «كُنْ» و مشبه به «ابن اللبون» است.

## پیام حکمت

در حقیقت روزگار فتنه هنگامه جنگ و درگیری میان دو رهبر گمراهی است که هر یک از آن دو، دیگران را به راه نافرجام خود فرا می‌خوانند...؛ ولی اگر یکی از این دو، حق مدار باشد، دیگر روزگار، روزگار فتنه نخواهد بود - همچون زمان جنگ جمل و صفین - بلکه در چنین شرایطی می‌باید به یاری آن صاحب حق شتافت و با شمشیر زدن و نهی از منکر و جان‌فشانی در راه بزرگداشت دین و نمایاندن حق، گام برداشت.

در حقیقت، امام علیه السلام می‌فرمایند: در روزگار آشوب، گم‌نامی را پیشه کن و در میان مردم ناشناخته و ناتوان جلوه کن تا، نه به مال و نه به جان، درخور توجه هیچ کدام از این دو گروه باطل نباشی (شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۹، ج ۱۷-۱۸، ص ۴۱).

البته هدف امام، دستور دادن به گوشه‌نشینی و انزوا و گرایش به بی‌تفاوتی

۱. جواهر البلاغه، ص ۲۲۸ و ۲۱۴.

و بی توجهی نسبت به آنچه اتفاق می افتد نیست، بلکه مقصود، پرهیز دادن از همکاری با آشوبگران و یاری رساندن به آنها در اهداف فاسدشان است (منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۱۰).

## نمونه دوم

وقال ﷺ: أزرى بنفسه من استشمر الطمع ورضى بالذل من كشف عن ضره، وهانت عليه نفسه من أمر عليها لسانه (نهج البلاغه، حکمت دوم).

و فرمود: کسی که آزمندی را جامه زیر خود گردانید، خویشتن را خرد نمایانید؛ و کسی که در [برابر دیگران] پرده از روی پریشان روزگاری خود برداشت، به خواری خوشنود شد؛ و کسی که زبانش را بر خود فرمانروا ساخت، خود را به پستی انداخت.

## مدرک کلام

مدرک و مصدر حکمت‌های دوم به بعد، یکی است و این حکمت‌ها بخشی از سخنان حضرت ﷺ هستند که مالک اشتر را به آن سفارش نموده‌اند. قبل از شریف رضی، ابن شعبه در تحف العقول (ص ۲۰۱)، ذیل باب «ما روی عنه صلوات الله علیه من قصار کلمه»، آن را روایت کرده است و چنین آغاز می‌شود: «یا مالک احفظ عنی هذا الکلام وجه یا مالک بخش مروءه من ضعف یقینه، وأزرى بنفسه من استشمر الطمع، ورضى بالذل من...»<sup>۱</sup> ... بخشی از این حکمت‌ها را نیز حصری در زهر الآداب، ج ۱، ص ۴۳ نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۴، ص ۱۰-۱۱).

## واژه‌شناسی

۱. الزری: برای واژه «زری» سه معنا گفته شده است:

الف. سرزنش و توبیخ کسی بدان جهت که از کاری دست بکشد و منصرف گردد

۱. ترجمه: ای مالک این سخنان را از من به یاد داشته باش و آنها را به خاطر بسیار. ای مالک آن که باور و یقینش سست گردد جوانمردیش اندک شود و ...

(العین، ج ۲، ص ۱۷۴۹).

ب. عیب گرفتن از چیزی؛ (مفردات نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۹۵)

ج. کوچک شمردن و تهاؤن (صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۳۶۸).

با توجه به معانی گفته شده به نظر می‌رسد که بهتر است اصل این واژه را به همان معنای تهاؤن و کوچک شمردن بدانیم و موارد الف و ب را از اسباب این کوچکی به شمار آوریم.

۲. استشعار: استشعار الطمع؛ یعنی طمع را شعاع خود قرار دادن (شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۹، ج ۱۷-۱۸، ص ۴۱). شعاع، آن لباسی است که زیر همه لباس‌ها و چسبیده به تن، پوشیده می‌شود و وجه تسمیه آن به خاطر تماسی است که این پوشاک، با موهای پوست بدن دارد (معجم مقایس اللغة، ج ۲، ص ۷۹).

مراد حضرت از «استشعار الطمع» ملازم و همراه شدن انسان با آن است (شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۹، ج ۱۷-۱۸، ص ۴۱). حضرت در خطبه ۲۶ می‌فرماید: «استشعروا الصبر فإنه أدعى إلى النصر»؛ استواری را شعاع خود سازید که به پیروزی، رساتر است.

۳. الطمع: وقتی سه حرف این ریشه در کنار هم قرار گیرند، به امید و علاقه فراوانی که در قلب نسبت به یک چیز وجود دارد، اشاره می‌کنند (معجم مقایس اللغة، ج ۲، ص ۷۹).

اما در اصطلاح، طمع - که در مقابل قناعت قرار می‌گیرد - (فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴) عبارت است از انتظار و درخواست نسبت به آن چیزی که شخص، شایستگی آن را ندارد یا این که او به هیچ وجه در خور آن چیز نیست (منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۱۲).

۴. الذل: این واژه، اشاره به فروتنی، خواری و نرمش دارد و از نظر معنادر مقابل واژه «العز» قرار دارد؛ توضیح آن که «العز» از «العزاز» گرفته شده که آن، زمینی سخت و سفت و محکم است و در مقابل آن، واژه «ذل» را داریم که به آن بخش از زمین گفته می‌شود که در طول مسیر، زیر پا قرار می‌گیرد و نرم می‌شود (معجم مقایس اللغة، ج ۱، ص ۴۴۰).

۵. الضَّرُّ: ضَرَّرَ، کمبود و نقصانی را گویند که چیزی به آن دچار شود (العین، ج ۲، ص ۱۰۹۳). واژه «الضَّرُّ» از همین ریشه، به معنای ضعف و بدحالی است (صحاح اللغة، ج ۲، ص ۷۲۰) و دیگر مشتقات این ریشه، هر یک به وجهی معنایشان به اصل برمی گردد. مثلاً الضَّریر به کسی گفته می شود که ضررهایی چون: نابینایی، لاغری و بیماری به او رسیده است، و یا واژه الضَّرَّة (به معنای هُو) وجه تسمیه اش آن است که گویی هر یک از آن دو زن، به دیگری ضرر می رسانند (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۶-۴۷).

۶. تأمیر: «أَمَرْتُ فُلَانًا»: یعنی آن شخص را حکمران قرار دادم (همان، ج ۱، ص ۷۴).

۷. هان: «هان عليه الشيء هوناً»: یعنی آن چیز، نزد او سبک و بی مقدار شد (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۳۹). از مشتقات همین ریشه، واژه «هاؤن» بر وزن فاعول است؛ و هاؤن را به چیزی گویند که در آن کوفته می شود (صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۲۱۸) به نظر می رسد که کلمه هاؤن، معنای خود را از ریشه اش گرفته است؛ چه همراه با نوعی خرد شدن و کوچکی است.

### بلاغت

استعاره در لغت «به عاریت خواستن چیزی» را گویند و در اصطلاح علم بدیع، عبارت است از: استعمال کلمه ای در غیر معنای حقیقی خودش بر سبیل عاریت یا آوردن یکی از دو طرف تشبیه، یعنی مشبّه یا مشبّه به، در کلام و در ضمیر نگه داشتن طرف دیگر (فرهنگ فارس عمید، ج ۱، ص ۱۴۴)، مانند «رأيت أسداً في المدرسة» که اصل این استعاره «رأيت رجلاً شجاعاً كالأسد في المدرسة» بوده است. شما مشبّه (رجل) و ادات تشبیه (کاف) و وجه شبه (شجاعت) را حذف کرده ای و آن را ملحق به قرینه مدرسه ساخته ای، تا استعاره دلالت کند بر این که مقصود تو از اسد، شجاع است (جواهر البلاغة، ص ۲۶۴).

در این حکمت، دو استعاره داریم: الف. حضرت واژه استشعار را برای همراهی و تماس مستقیم طمع با قلب استعاره آورده اند، آن چنان که مو با تن، ملازمت دارد؛ ب.

واژه «أمر» (تأمیر) برای چیرگی زبان بر آنچه (کلامی) که جان انسان را می‌آزارد، استعاره آورده شده است؛ این چیرگی، به گونه‌ای است که گویا جان انسان، اسیر آن کلام شده و او را راه بازگشتی از آن نیست (شرح ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۳). البته هر دو استعاره به کار رفته از نوع تصریحیه هستند که در آنها فقط لفظ مشبه به (استشعار و تأمیر) ذکر شده است.

اما صنعت دومی که در این حکمت، به کار رفته است «مراعات نظیر» است. مراعات نظیر یا صنعت تناسب، آن است که شاعر یا نویسنده، در شعر یا اثر خود، کلماتی را به کار گیرد که با هم، نسبتی و مناسبتی داشته باشند (نه از روی تضاد). مثل کلمات، مزرع، داس، کشته و درو در این بیت حافظ:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو  
(لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۳، ص ۲۰۵۹۳).

در این سخت گهربار حضرت علی علیه السلام، میان واژه‌های «زری»، «ذُل» و «هون» مراعات نظیر داریم و این واژگان، هر سه، به یک حوزه معنایی منفی، تعلق دارند.

### پیام حکمت

این کلام حضرت، پرهیز دادن از طمع است که در مقابل فضیلت قناعت قرار می‌گیرد و این کار با یادکردن از خواری و کوچکی است که به دنبال طمع برای جان آدمی به ارمغان می‌آید؛ زیرا طمع نسبت به دارایی مردم، نیاز به آنها و فروتنی نزد آنها را به دنبال دارد و این فروتنی، مستلزم خوار شدن در چشم مردم و سقوط از جایگاه و منزلت خویش است (شرح ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۳).

نکته دیگر آن که انسان نباید از بدحالی خود نزد کسی شکایت کند؛ چرا که آن شخص اگر دشمن باشد، شاد گردد و اگر دوست باشد، غمگین و این هر دو (یعنی شادی دشمن و ناراحتی دوست)، هیچ یک پسندیده نیست (شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۹، ج ۱۷-۱۸، ص ۴۲).

ادامه بیان حضرت، برحذر داشتن انسان از زیاده‌گویی همراه بانیندیشیدن و فکر نکردن است؛ چرا که در چنین حالتی، شخص توانایی کنترل و نگهداری زبانش را نداشته و خود را کوچک می‌کند، چنان‌که سخنی را می‌گوید که او را در پرتگاه عمیقی افکنده، به مهلکه‌های بیم‌ناک وارد می‌کند. و یا این‌که چنین شخصی، مردم آزاری کرده و در نتیجه، برای او نزد ایشان قدر و منزلتی باقی نمی‌ماند و چه بسا در جواب این آزار او، مردم هم در صدد آزارش برآیند (شرح ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۳؛ الدبیاج الوصی، ج ۶، ص ۲۷۲۶).

### نمونه سوم

وقال: **الْعِلْمُ وَرِاثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ وَالْكَفْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ** (نهج البلاغه، حکمت ۵).  
 و فرمود ﷺ: و دانش، جاواری [ارث و میراث] است با ارزش، و فرهنگ‌ها و ادب‌ها زیورهایی پیوسته نوشونده، و اندیشه، آینه‌ای روشن نشان‌دهنده.

### مدرک کلام

به حکمت دوم مراجع شود.

### واژه‌شناسی

۱. **وراثه**: وراثه، مصدر وَرِثَ يَرِثُ است (مختار الصحاح، ص ۵۸۵) و بدان معناست که چیزی از آن گروهی باشد، آن‌گاه، آن چیز به جهت نسبی یا سببی، به اشخاصی دیگر برسد و دارایی آنها بشود (معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۶۲۹). حضرت امیر ﷺ در خطبه ۱۲۷ می‌فرماید: «وقد علمتم أن رسول الله ﷺ رَجِمَ الزَّانِي المَحْصَنُ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ»؛ می‌دانید آن حضرت ﷺ، زانی محصن را سنگسار کرد، بعد به او نماز خواند و اهل او را وارث اموال او کرد و قاتل را قصاص نمود و ارثش را به اهلش داد (مفردات نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۲۹).

۲. **آدب**: ریشه «آدب» به این معناست که مردم را جهت خوراندن (خوراک) گیرد آوری... به همین ترتیب واژه «آدب» را از آن رو آدب گفته‌اند که گویا مردم بر نیکو و

ارجمند بودن آن، گرد آمده‌اند و اتفاق نظر دارند (معجم مقایس اللغة، ج ۱، ص ۴۵). نظر دیگر آن است که واژه «أَدَب» از جهت معنا به نظم و ترتیب اشاره دارد و به سفره غذا به آن دلیل «مَأْدَبَه» می‌گویند که در چیدن آن، نظم و ترتیب رعایت می‌شود (منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۱۵). اما در تعریف اصطلاحی «أَدَب»، گفته شده که آن حالتی است در انسان که هر کاری را به مقتضای آن، نیکو انجام می‌دهد. امام علیه السلام می‌فرماید: «لا غنى كالعقل ولا فقر كالجهل ولا ميراث كالأدب ولا ظهور كالمشاورة»<sup>۱</sup> (مفردات نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰).

۳. حُلَلٌ: به پوشاک‌ها و پوشش‌های راه راه پشمی و جز آن «حُلَّة» گفته می‌شود. واژه حُلَّة، وقتی به کار می‌رود که آن تن‌پوش یا جامه، دو تکه داشته باشد (العین، ج ۱، ص ۴۱۹). علت این نوع به کارگیری لفظ، ممکن است ریشه در معنای حَلّ داشته باشد؛ چون حَلّ، به معنای گشودن چیزی است و وقتی یک جامه، دو تکه باشد، گویا میان آن دو بخش، شکاف و فاصله‌ای وجود ندارد (معجم مقایس اللغة، ج ۱، ص ۲۷۲).

### بلاغت

از آن جا که انسان، پیوسته مسئول رفتار و گفتار خود در برابر خداوند و آفریده‌های اوست، پس برای او گریزی از شناخت لحظه به لحظه وظایفش وجود ندارد، بدین ترتیب، چنین شخصی با رعایت آداب، گویا پوشش‌های زیبای معنوی را پیوسته بر تن خود نو می‌کند و جامه‌هایی جدید از این دست، بر تن جان می‌پوشاند (منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۱۵).

حضرت علیه السلام در این کلامشان واژه «حُلَلٌ» را برای «آداب» استعاره آورده‌اند؛ چون همان طور که حُلّه‌ها یکی پس از دیگری بر تن پوشنده آن، نو می‌شوند، آداب نیز در گذر زمان، صاحب خود را آراسته می‌کند و زیبایی و نیکویی او را دم به دم نو تر می‌کند و جان او را پالوده و خوبی‌های او را به رخ می‌کشانند (شرح ابن هبش، ج ۵، ص ۲۲۵).

۱. ترجمه: هیچ بی‌نیازی چون خرد و هیچ ناداری چون نادانی و هیچ میراثی چون آدب و هیچ مددکاری چون مشاوره کردن وجود ندارد.



حضرت در ادامه سخنان واژه آینه را برای قوه اندیشیدن، استعاره آورده‌اند؛ به این معنا که فکر انسان، آن‌گاه که در راستای فهم مسائل تصویری و تصدیقی برمی‌آید، آنها را درک کرده، تداعی می‌نماید، همچنان که آینه، تصویر آنچه را که در مقابلش قرار می‌گیرد، نشان می‌دهد (همان).

در این سخن گهربار حضرت همچنین میان سه واژه علم، ادب و فکر، مراعات نظیر به کار رفته است که به سه ویژگی مثبتی که در یک انسان می‌تواند جمع شود اشاره دارند.

### پیام حکمت

ابن ابی الحدید، در شرح این کلام گران‌سنگ حضرت، یعنی العلم وراثة کریمه می‌گوید: «هر دانشمندی دانش خود را از استادش می‌گیرد» و گویا او دانش را از استاد خود به ارث برده است. ابن میثم نیز با او در این تفسیر هم نظر بوده و می‌گوید: «دانش، میراثی است از جانب دانشمندان»؛ و شارح سومی هم نظر این دو (ابن ابی الحدید و ابن میثم) را نادرست خوانده و می‌گوید: سزاوار است که در تفسیر این کلام بگوییم که دانش، همچون ارث، بدون هیچ‌گونه کم و کاستی دریافت می‌شود.

آری اگر این شارحان، به بیان حضرت در حکمت ۱۴۷ توجه می‌کردند، از این رنج و مشقت رها می‌شدند؛ آن‌جا که حضرت در بخشی از این حکمت (۱۴۷) می‌فرماید: ... به یکسب الانسان جمیل الاحدوثة بعد وفاته و این کلام، خود، هدف امام از العلم وراثة کریمه را روشن می‌کند؛ چرا که برخی سخنان امام، برخی دیگر را تفسیر و شرح می‌کنند و در حقیقت، منبع جوشش این سخنان، یک منبع است (فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۷).

در زمینه اندیشیدن باید گفت، تفکر در کارها به مثابه آینه‌ای صاف و روشن می‌ماند و همان‌طور که آینه، چهره انسان را می‌نماید و نیز جاهایی از بدن را که چشم انسان توانایی دیدن آن را ندارد به او نشان می‌دهد، اندیشه نیز، انسان را به آنچه در گام نخست بر او پوشیده می‌ماند، راه می‌برد (توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۳).

امادر مورد ادب باید گفت که هیچ زینتی، زیباتر از ادب نیست؛ چون که زینت‌های

جامه، کهنه می‌شوند و چه بسا کسی آنها را از صاحبش غصب کند و یا دزدی، آنها را بر باید؛ ولی زیورها و زینت‌های ادب، ماندگارند و دوام آنها به بقای جوهره نفس انسان بستگی دارد (شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۹، ج ۱۷-۱۸، ص ۴۶).

### نمونه چهارم

وقال: صدر الماقل صندوق سرّه، والبشاشة حباله المودّة، والاحتمال قبر العيوب (نهج البلاغه، حکمت ششم).

وروی أنّه قال فی العبارة عن هذا المعنى أيضاً: المسألة خِباءُ العُيوبِ، ومَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ عَلَيْهِ.

و فرمود: سینه خردمند، صندوق راز اوست، و گشاده‌روی دامن [شکار کردن] دوستی، و بردباری گور عیب‌ها.

[سید رضی گوید:] و نیز گزارش کرده‌اند که امام علیه السلام در بیان همین موضوع فرموده است:

آشتی کردن، نهان‌گاه عیب‌هاست؛ و هر کس از خویشتن، خوشنود بود، خشم‌گیرنده بر او، بسیار شود.

### مدرک کلام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به حکمت شماره دو مراجعه شود. پرتال جامع علوم انسانی

### واژه‌شناسی

۱. الصدر: بالاترین نقطه بخش پیشین هر چیز را «صدر» آن گویند (العین، ج ۲، ص ۹۷۴).

۲. البشاشة: واژه بشاشه از باب بَشِشْتُ بَشْأً وَبَشَاشَةً است و بر نومی در درخواست و خوش‌برخوردی انسان با برادر خود دلالت می‌کند (همان، ص ۱۶۵). یا این که گفته‌اند بشاشه، برخورد نیک و همراه با لبخندی است که در طرف مقابل، ایجاد شادی می‌کند (معجم مقایس اللغة، ج ۱، ص ۹۸).

۳. حباله: ریسمان صید (تله، دام و کمند) را گویند. جمع آن حبالل است... [حضرت]

در رابطه با خودش فرموده: **الیک عنی فحبک علی غاریک قد إنسلتک من مخالیک وأفلت من حباتک** (نهج البلاغه، نامه ۴۵)؛ دور شواز من ای دنیا! از چنگال‌های تو کنار کشیده‌ام و از دام‌های تو نجات یافته‌ام (مفردات نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۸).

۴. **الإحتمال**: احتمال، به معنای خشم گرفتن است (معجم مقایس اللغة، ج ۱، ص ۳۱۹) یعنی آن گاه که بر همراه و همنشینت خشم گرفتی، ولی صبر کردی و بردباری و رزیدی، در حقیقت، این بردباری به عنوان اخلاقی نیکو و پسندیده، همان چیزی است که عیب‌های تو را می‌پوشاند، آنچنان که قبر مرده را در خود فرامی‌گیرد (شرح ابن ابی الحدید، مجلد ۹، ج ۱۷-۱۸، ص ۴۸).

۵. **مَسْأَلَةٌ**: این واژه به معنای مصالحه و آشتی است (مختار الصحاح، ص ۲۶۷).

۶. **خِباء**: سرپناهی (یا چادری) از جنس موی شتر یا پشم است که بر دو یا سه ستون، بنا نهاده می‌شود و مفرد آن، «الأُخْبِيَّة» است (منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۱۸).

۷. **سَاخَطَ**: سَخَطَ یعنی خشمگین شد و ساخط، اسم فاعل از آن است (صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۱۳۰).

## بلاغت

در مجموع، چهار استعاره در کلام حضرت به چشم می‌آید (شرح ابن میثم، ج ۵، ص ۲۲۵):

۱. حضرت واژه «صندوق» را برای «صَدْر» استعاره آورده‌اند؛ یعنی چنان که صندوق، محتویاتش را حفظ می‌کند، سینه انسان هم قابلیت حفظ و نگهداری دارد.

۲. حضرت در ادامه، واژه «حَبَالَةٌ» را برای «بِشَاشَةٌ» استعاره آورده‌اند؛ یعنی آنچنان که شکارچی با تور، پرندگان را شکار می‌کند، انسان هم با بشاش بودن، مردم را شکار کرده، به برقرار کردن رابطه دوستی با خود، علاقه‌مند می‌سازد.

۳. در ادامه سخن، حضرت استعاره دیگری را به کار می‌برند، آن جاکه واژه «قبر» را برای «احتمال» استعاره می‌آورند؛ چون همان طور که قبر، جنازه مرده را در درون خود مخفی می‌دارد، احتمال هم، عیب‌های صاحب خود را نزد مردم می‌پوشاند.

۴. استعاره دیگری که در این کلام به کار رفته، استعاره آوردن واژه «خِباء» برای «مسألمة» است. در حقیقت، مسألمة، فضیلتی است در وجود انسان که محبت دیگران را موجب می‌شود و سکوت مردم از عیب‌های انسان و چشم پوشی از آنها را به همراه می‌آورد.

### پیام حکمت

سینه عاقل، چون خزینه اسرار اوست، پس او هرگز در این صندوق را نمی‌گشاید تا در نتیجه آن، مردم بر درون آن آگاه شوند، آن چنان که شخص ثروتمند، صندوق دارایی‌های خود را از ترس اطلاع مردم، هرگز نمی‌گشاید.

در حقیقت، پوشیده نگه داشتن رازها شیوه اندیشه مندان و نخبگان است و در بسیاری از اخبار، به کتمان سِرّ دستور داده شده است و بسیاری از حکیمان و انسان‌های اندیشمند را نیز به این کار، سفارش نموده‌اند؛ و همان طور که می‌دانیم، پاره‌ای نیازها جز با پوشیده داشتن، برآورده نمی‌شوند و پراکندن و نشر آنها جز از نادانی و حماقت، سرچشمه نمی‌گیرد (توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۳؛ منهاج البراعة، ج ۵، ص ۱۸؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹).

در ادامه، حضرت از گشاده‌رویی و تأثیر آن سخن می‌گوید؛ چراکه اگر لبخند و تبسم انسان از قلب او برخیزد، کاملاً در جان مخاطبان خود نفوذ خواهد کرد، همچون سخنی که ریشه در راستی و اخلاص داشته باشد؛ ولی لبخند همراه مکر و حيله، همچون سخن گفتن از روی دورویی است که چون برآید، از مرحله شنیدن فراتر نمی‌رود (فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹-۲۲۰).

اما مسألمة، آشتی با مردم است که شخص، آنها را با گفتار و نه با رفتار خود به خشم نیاورد که این، خود پوششی برای عیب‌هاست؛ چراکه انسان از عیب کسی که با او سر آشتی و مصالحه دارد، پرده بر نمی‌دارد؛ بلکه به آشکارسازی عیب‌های دشمنان خود می‌پردازد لذا [باید گفت] عیب‌ها همیشه موجودند [و از بین نمی‌روند]، بلکه پوشش و سرپوشی از جنس مسألمة بر آنها کشیده می‌شود (توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۳).

زیاد ادعا کردن هم بر فراوانی عیب‌ها (در جود انسان) دلالت می‌کند و آن که در مورد خود برای مردم سخن به درازا گوید، یا با ادعای دروغی این کار را بکند، درهایی از نکوهش، سرزنش، تمسخر، خواری، تنفر و ناگواری را برخورد گشوده است؛ ولی دانشمند حقیقی، شیوه‌اش فروتنی است و از خود، انتظار سرزدن اشتباه را هم دارد؛ ولی آن که فقط مدعی است و خود را به گروه عالمان می‌چسباند، وجودش را چشمه جوشش حقیقت و درستی می‌بیند (فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۹ - ۲۲۰).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

دوره فصلنامه



شماره اول  
بهار و تابستان ۸۵

محمد مکرند

## کتاب‌نامه

۱. الأمتاع والمؤانسة، ابو حیان توحیدی، تصحیح: احمد امین و احمد الزین، قم: الشریف الرضی، بی تا.
۲. بخشی از زیبایی‌های نهج البلاغه، جرج جرداق، ترجمه: محمد رضا انصاری، کانون انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۵۵ ق.
۳. پرتوی از نهج البلاغه، سید محمد مهدی جعفری، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۴. تاریخ ادبیات زبان عربی، حنا الفاخوری، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، توس، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۵. ترتیب کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، اسوه، قم، ۱۴۱۴ ق.
۶. توضیح نهج البلاغه، سید محمد حسینی شیرازی، دارالعلوم، بیروت، ۱۴۲۳ ق.
۷. جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه، محمد خاقانی، انتشارات بنیاد نهج البلاغه، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۸. جواهر البلاغه، احمد هاشمی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۹. چشمه خورشید، مصطفی دلشاد، دریا، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۱۰. دائرة المعارف تشیع، نشر شهید سعید محبی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۱۱. درآمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی علیه السلام، کریم زمانی جعفری، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷ ش.
۱۲. الذیاج الوصی، یحیی بن حمزة بن علی الحسینی، مؤسسة الثقافية لزید بن علی، صنعاء، ۱۴۲۴ ق.
۱۳. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، دارالثقلین، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
۱۴. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید ابن هبة الله ابن ابی الحدید، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.
۱۵. صحاح اللغة، اسماعیل بن حماد جوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۳۷۶ ق.

۱۶. فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۱۷. فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۹ م.
۱۸. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۸ ق.
۱۹. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۰. مختار الصحاح، محمد بن ابی بکر الرّازی، دارالکفر، بیروت: ۱۴۲۱ ق.
۲۱. مصادر نهج البلاغه و اسانیده، سید عبدالزهراء حسینی الخطیب، دارالأضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۲۲. معجم مقائیس اللغة، احمد ابن فارس، دارالکتب العلمیة، بیروت: ۱۴۲۰ ق.
۲۳. مفردات نهج البلاغه، سید علی اکبر قرشی، نشر قبله، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۴. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، حبیب الله خویی، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۲۰۰۳ م.
۲۵. نهج البلاغه، ابن ابی طالب، علی علیه السلام، ترجمه: دکتر شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ ش.

در فصلنامه



شماره اول  
بهار و تابستان ۸۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی